

سلسله روپوران وسکه های آنان

آزاد مردی از سیستان که سودای استقلال ایران و تجدید شکوهمندی دوران گذشته را در سر داشت ، در اواسط قرن سوم هجری قدمردانگی علم کرد و قیام خود را بر ضد سلطه تازیان آغاز نمود .

قیام «یعقوب لیث» زمانی صورت گرفت که دولت عباسیان آن قدرت سابق را نداشت و اهم عوامل گوناگونی که باعث ضعف حکومت گشته بود شورش و بلوا در نقاط مختلف امپراتوری اسلامی بود .

قیام و نهضت ایرانیان بی سابقه نبود بلکه از اواخر دوره خلافت امویان ببعدهمناوین مختلف مذهبی یا سیاسی بزرگان و سرداران ایرانی با شور و از خودگذشتگی برای رهائی از نفوذ عنصر خارجی دست بکار شده بودند و از هیچ فداکاری فروگذار نکردند . (۱)
نفوذ روزافزون خاندانهای بزرگ ایرانی (۲) در دستگاه خلافت و اداره امپراتوری اسلامی بدست آنان موجبات تحرک بیشتری را برای ایرانیان فراهم ساخت و احیای آداب و سنن ملی

۱ - مانند خواجه ایرانی ، حمزه پسر اذک شاری ، ابومسلم خراسانی ، عبدالله بن

المقفع (روزبه) ، به آفرید ، سندهاد ، بابک خرمدین ، افشین و مازیار .

۲ - خاندان پرامکه و خاندان مهل .



که هیچگاه در ایران زمین با وجود سرکوب فراوان از بین نرفته بود بیش از پیش نضج گرفت و تقویت گردید.

سیستان^(۱) در طول سال‌های ۳ تا ۳۳ هـ - ق در دوره خلافت عثمان (۲۳ - ۳۵ هـ - ق) ضمیمه سرزمین‌های اسلامی گردید. «عثمان» ابتدا «ربیع بن زیاد حارثی» را مأمور فتح سیستان کرد. سپس بواسطه عدم اطاعت مردم «عبدالرحمن بن سمره» را بجای او روانه نمود. سیستان یکی از مراکز مهمی است که از اواسط قرن اول با قدرتی که خوارج پیدا کرده و تسلطی که در کلیه امور بدست آورده بودند باعث گرفتاری عمال خلفاء و حکام آنان گردید. چنانکه در دوره طاهریان «امیر حمزه بن عبداله خارجی» پسر آذرک شاری^(۲) که نسبتش به شاهان ایران میرسید^(۳) در سال (۱۸۱ هـ - ق) در دوره خلافت خلیفه بسیار مقتدر عباسی «هارون الرشید» (۱۷۰ - ۱۹۳ هـ - ق) قیام کرد و بر سیستان و کرمان و خراسان تا دریای عمان

۱ - نام سیستان - سگستان یا - جستان بمناسبت سکونت قبایل آریائی، سکائی در دوره پارتیان در این منطقه اطلاق شده. پیش از آن زرنکا (ZARANGA) (زرنگه) نامیده می‌شد. چنانکه در کتیبه‌های هخامنشی مانند، بیستون یا نقش رستم جزو ایالات شاهنشاهی ایران نام زرنکا آمده است. در حماسه‌های ملی ایرانی سیستان و زابلستان که موطن زال پسر رستم است، اهمیت زیادی دارد.

اخباری که در مورد سیستان آمده چنین است: «رک» تاریخ سیستان. به تصحیح ملک الشعراء بهار، «اما بنا کرد سیستان بر دست گرشاسب... (ص ۲)»، «اسکندر رومی چون داراب بن داراب کشته شد و روشک او را بزنی کرد و قصد هند کرد، سیستان رفت و بر آن قلعه شده که کیخسرو بنا کرده بود، بر شمال قلعه سیستان و قلعه دیگر است بر جنوب که پس از آن اردشیر بساکن بنا کرده»، (ص ۱۰) «رک» نزهة القلوب - حمدالله مستوفی، «سیستان ولایتی است طویل و عریض.. جهان پهلوان گرشاسب ساخت و زرنگ نام کرد و عرب زرنج خواندندی (ص ۱۷۳). «رک» البلدان احمد بن ابی یعقوب «باخراسان مانند و برابر بود. و از نواحی آن است ناحیه بست و ناحیه جوین، ناحیه رخج ناحیه خشک و ناحیه بلمر و ناحیه خواش و ناحیه بزرگ (زرنج) (ص ۵۷)».

«رک» لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، «در آغاز خلافت عباسیان سیستان از این جهت شهرت پیدا کرد که پادشاهان صفاری از آنجا برخاستند» (ص ۳۵۹).

۲ - «رک» (شارخ) شاخن شهرکی از سیستان است. «رک» نزهة القلوب شاخن ولایتی است چند پاره دیه مختصر و بلوک فشارود و همچنین موضعی چندست (ص ۱۷۷)

۳ - «رک» قیام ایرانیان عباس پرویز «وی نسب خود را به زو طهماسب میرساند» (ص - ۱۳۰)

تسلط یافت. تا دوران حیات حمزه مردم این نواحی بر اثر حمایت و قدرت وی مالیات یا خراج به دستگاه خلافت نمی پرداختند. حمزه در سال (۵۹۱۳ - ق) درگذشت، با مرگ او طاهریان تمام خطه سیستان را بتصرف درآوردند.

در دوره فرمانروائی «طاهر بن عبدالله» (۲۳۰ - ۵۲۴۸ - ق) و خلافت «المتوکل» (۲۳۲ - ۳۴۷) یکی از بزرگان سیستان بنام «غسان بن نصر» علم طغیان برافراشت ولی شکست نصیب وی گردید و کشته شد. طولی نکشید که برادر وی «صالح بن نصر» قیام کرد و «بست» را در سال (۵۲۳۲ - ق) بتصرف درآورد.

در پیشرفت صالح بن نصر مردم رنجیده خاطر از نارواییهای عمال محلی و عیاران سهم بسزائی داشتند. (۱) در جزو آنان یعقوب لیث رویگرزاده ای که رشادت ها نمود، اهمیتی بیش از سایرین دارد. اهالی بست با صالح بیعت کردند و امارت او را پذیرفتند. یعقوب را جمعی از مورخان رویگرزاده ساده ای گفته اند که به عیاری و راهزنی کاروانان اشتغال داشت. بگفته مورخان دیگر او نسبش بشاهان ساسانی «خسرو پرویز» میرسد. در تاریخ سیستان نسب یعقوب بتفصیل آمده است، و نام هر یک از «اردشیر ساسانی» پسر «بابک» و از «ساسان تا «کیومرث» به ردیف ذکر شده تا به یعقوب رسیده است. ولی آنچه محرز است، یعقوب آزاد مردی سیستانی است که در «قرنین (۲)» شهر کمی در نزدیکی «زرنج (۳)» بدنیا آمد. پدرش «لیث

۱ - رگ، تاریخ سیستان، «صالح بن النصر برادر غسان بن نصر به بست برخاست و مردم سیستان او را قوت کردند (ص- ۱۹۲) و باز آمده است: کار صالح به نصر به بست بزرگ شد سلاح و سپاه و خزینه و مردان، همه قوت سپاه از یعقوب بن لیث و عیاران سیستان بود» (ص- ۱۹۳).

۲ - رگ، مسالك و ممالك اصطخری دو قرن شهر کمی کوچک است هر يك مرحله از سیستان، (ص- ۱۹۷).

رگ، البلدان شهری کوچک در رگ منزلی سیستان در طرف چپ کسبکه رو به بست می رود، (ص، ۵۷)

رگ، نزهة القلوب رگه قصبه ای است از توابع سیستان و بنی لیث سفار از آنجا خروج کرده اند، (ص- ۱۸۰)

۳ - زرنج یا زرنگ، رگ، مسالك و ممالك هیچ شهر بزرگتر از زرنج نیست شارستان ورپش دارد و کرد برگرد شارستان دیوار است و خندق ... پنج دروازه دارد ... (ص ۱۹۳/)

رگ، نزهة القلوب جهان پهلوان گرشاسف ساخت و زرنگ نام کرد و عرب زرنج خواندند، (ص/ ۱۷۴).

رگ، صورة الارض، ابن حوقل «زرنج یا زرنگ بزرگترین شهر سیستانی در قرن چهارم بود، (ص- ۱۵۱).



بن سعدل» که رویگر بوده است ، چهار پسر داشت : یعقوب - عمرو - علی و طاهر که آنها نیز در اوآن زندگی مانند پدر خود در قرنین بکار رویگری اشتغال داشتند .

یعقوب که در خود توانائی و قدرت و استعدادی بیش از شغلی که داشت احساس میکرد به زرنج آمد و ضمن کار نیز با جمعی از یاران در سلک عیاران درآمد و در هر مورد و پیش آمد با شهامت کامل جانب مردانگی نگه میداشت .

پس از اینکه در سال (۲۳۲ هـ - ق) در خدمت صالح بن نصر شهر بست (۱) را بتصرف درآورد با نفوذی که در بین اهالی پیدا کرده بود صالح مقام سرهنگی سپاه خود را باو واگذار کرد .

صالح بن نصر دلاور سیستانی را با سردار سیستانی دیگر بنام درهم بن الحسین بجنک «عمار بن یاسر» که ریاست خوارج را داشت فرستاد .

عمار شکست خورد ولی بعد با کمک سپاهیان «ابراهیم بن الحسین القوسی» که از جانب طا ریان بر سیستان حکمرانی داشت بسپاهیان صالح حمله برد (سال ۲۳۹ هـ - ق) . در ابتدا صالح شکست خورد سپس با کمک یعقوب و برادرش عمرو در جنگی که در نزدیکی زرنج (زرنگ) روی داد با وجود لشکریان تازه نفسی که طاهر بن عبدالله برای ابراهیم بن الحسین روانه نموده بود ، پیروزی نصیب صالح گردید و دارالاماره زرنج بدست آنان افتاد .

صالح علاوه بر غنائمی که بدست آورد ، در صدد برآمد که سپاهیان دارالاماره را غارت کنند. یعقوب و یاران وی ایستادگی کرده و نگذاشتند که ثروت سیستانیان بیش از این بدست صالح و سپاهیان او درآید و تاراج و غارت را خلاف انصاف میدانستند ، از این مسئله کدورتی بین آنان ایجاد گردید. در تاریخ سیستان در این مورد چنین آمده است: «ایشان گفتند که او که باشد که تاکنون دویار هزار هزار درم از غارت بزرگان سیستان بدو رسید و اکنون باز از نوع غارت خواهد کرد ، بی حمیتی باشد اگر وی این مالها را اینجا ببرد (۲) »

صالح که بمخالفت آنان پی برد هراسان شد و گریخت . یعقوب و یاران و برادرانش در پی او روانه شدند و پس از جنگها که در خارج بست روی داد ، صالح شکست خورد و برادر یعقوب طاهر کشته شد (سال ۲۴۴ هـ - ق) .

۱ - رك ، نزهة القلوب د بست از اقلوم سیم است ... شهری وسط است هوایش معتدل و آبش از روز ... مردعش صاحب مروت باشند. (ص ۱۷۴) .

۲ - رك ، تاریخ سیستان به تصحیح ملك الشعرا بهار (ص ۱۹۸) .



پس از فرار صالح لشکریان سیستان با درهم الحسین بیعت کردند و او را به امارت برگزیدند و یعقوب سمت سپهسالاری را کماکان بعهدہ داشت. دلاوری یعقوب و جوانمردی وی بطوری افراد لشکری و مردم را متوجه وی ساخته بود که درهم از نفوذ او هراسان گردید و درصدد کشتنش برآمد. یعقوب که از این دسیسه آگاهی یافت درهم را دستگیر و زندانی کرد و کسان او را کشت (۱).

یعقوب در محرم (سال ۲۴۷ هـ - ق) از طرف مردم سیستان به امارت رسید. یعقوب برای سرکوب مخالفان خود عمر و برادرش را بجای خویش در زرنج گذاشت و عازم بست گردید.

صالح بن نصر از بست خارج شد و از راه دیگر وارد زرنج شد و عمرولیث را به امارت درآورد. یعقوب که در پی صالح بود در نزدیکی زرنج صالح را شکست داد و عمرو را مستخلص ساخت.

صالح بن نصر پس از این شکست از شاه کابل «رتبیل» کمک خواست. در جنگی که بین آنان در نزدیکی بست در سال (۲۴۹ هـ - ق) اتفاق افتاد، دلاوری سیستانی، رتبیل را کشت و سپاهیان او را شکست سختی داد و غنائم بسیار بدست آورد و اسرای زیادی که تعداد آنها را در حدود سی هزار تن گفته اند گرفت (۲).

پس از این پیروزی یعقوب صالح را نیز دستگیر و بزندان انداخت. صالح در سال (۲۵۱ هـ - ق) در زندان مرد. «عمار خارجی» نیز در همین سال در جنگ با یعقوب کشته شد و بیشتر خوارج به امیر سیستانی رو آوردند و با وی بیعت کردند.

یعقوب پس از نظم و نسق دادن بامور سیستان بسوی هرات که جزو قلمرو طاهریان بود روانه شد.

از جانب طاهریان، حسین بن عبدالله بن طاهر بر این خطه حکومت داشت. یعقوب شهر را محاصره کرد و بر هرات دست یافت. سپس لشکریان خراسان را که به سپهسالاری «ابراهیم بن

۱ - درستی ملوک الارض والانبیاء حمزه اصفهانی - ترجمه دکتر شمار چنین آمده است: «در سیستان مردی بنام درهم بن حسین رئیس مطوعه خروج کرد. یعقوب بن لیث صفار، ریاست لشکر او را بعهدہ داشت. چون درهم از اداره سپاه خود ناتوان بود یارانش یعقوب را که در تدبیر و امور سیاست و لشکر برتری داشت به ریاست برداشتند و از درهم روی برتافتند وی ناگزیر حکومت را به یعقوب سپرد و از سپاه جدا شد» (ص - ۲۰۸).

۲ - در تاریخ سیستان «سی هزار مرد اسیر گرفتند و چهار هزار اسب گران بها آن روز بدست آمد» (ص - ۲۰۵).



الیاس بن اسد» از جانب امیر طاهری در «پوشنگ» مستقر بودند شکست سختی داد . سپهسالار سپاه خراسان پس از شکست به نیشابور نزد «امیر محمد طاهری» رفت و او را از جنگ مجدد با سردار سیستانی برحذر نمود . لذا امیر طاهری هدایائی برای یعقوب فرستاد و حکومت فارس و کرمان و سیستان و کابل را باو داد (۱) .

پس از این پیروزی درخشان امیر صفاری با خوشدلی به زرنج برگشت و سپس در سال (۲۵۵ هـ - ق) متوجه کرمان و فارس گردید . گرچه این دو منطقه جزو قلمرو فرمانروائی طاهریان بود ولی بمناسبت ضعف آن دستگاه آنان نفوذی نداشتند .

والی فارس و عامل کرمان «علی بن الحسین بن قریشی» بود که برای مقابله با یعقوب «طوق بن مغلس» را با پنج هزار سپاهی بسوی کرمان روانه کرد . یعقوب در این زدو خورد طوق را به اسارت درآورد و کرمان مسلم وی گشت .

سپس عازم شیراز شد و در نزدیکی آن شهر سپاه «علی بن حسین» را تارمار کرد و در جمادی الاول (۲۵۵ هـ - ق) وارد شیراز گردید .

امیر سیستانی که غنائم بسیار بدست آورده بود بهر یک از مردان سپاهی سیصد درهم داد و هدایائی برای خلیفه «المعتز بالله (۲۵۱ - ۲۵۵ هـ - ق)» فرستاد (۲) و با سربلندی بسوی سیستان شتافت .

یعقوب چندی بعد در سال (۲۵۶ هـ - ق) برای سرکوب پسر رتبیل (۳) به «رخج» رفت و سپس کابل را مسخر ساخت . در سال (۲۵۹ هـ - ق) «عبدالله بن محمد بن صالح» که یکی از بزرگان سیستان بود فتنه آغاز کرد و بر یعقوب شورید و با شکستی که امیر سیستانی بر او وارد ساخت عبدالله بن محمد ناچار به نیشابور به دیوار امیر طاهری پناه برد .

یعقوب که مترصد بود به فرمانروائی طاهریان پایان دهد و باقیمانده متصرفات آنان را جزو قلمرو خود درآورد به بهانه پناهندگی عبدالله بن محمد بطرف نیشابور روانه شد و در چهارم شوال (۲۵۹ هـ - ق) محمد بن طاهر بمحض نزدیک شدن یعقوب به نیشابور چند تن

۱ - رک : تاریخ سیستان ، پس محمد آن چون بشنید رسولان و نامه فرستاد و هدیه ها و منشور سیستان و کابل و کرمان و پارس او را خلعت فرستاد ، (ص ۲۰۹) .

۲ - رک : تاریخ سیستان ، «مالها بسیار بدست یعقوب افتاد اندر دوحرب که آنرا عدد واحصاء نبود . پس از آن سوی المعتز بالله هدیه ها بسیار فرستاد . مرکبان نیکو و بازان شکری ، جامها ، مشک و کافور و آنچه ملوک را باید ، (ص ۲۱۳) .

۳ - پسر رتبیل به خونخواهی پدر برخاست و لشکری فراهم نمود و بر رخج تسلط یافت .



از اسرا و بزرگان دربار خود را سوی او فرستاد و سپس خود روانه گردید. چون خواست بازگردد یعقوب دستور داد محمد بن طاهر و سایر نزدیکان و بزرگان طاهری را باز داشت کرده روانه سیستان نمایند و به این ترتیب بفرمانروائی طاهریان خاتمه داد (۱) و خود در نیشابور (۲) پایتخت زیبا و آباد طاهریان مستقر گردید.

یعقوب سپس بسوی گرگان حرکت کرد تا عبدالله بن محمد صالح را که با کمک «حسن بن زید» به تهیه سپاه برای مقابله با وی مشغول بود دستگیر نماید و این منطقه را ضمیمه قلمرو فرمانروائی خود سازد.

حسن بن زید بمحض نزدیک شدن سپاه یعقوب به کوههای دیلم، خود را به آنجا رساند و عبدالله بن محمد به طبرستان رفت ولی مرزبان طبرستان عبدالله را گرفت و بند کرد و روانه دربار امیر صفاری کرد و یعقوب دستور به کشتن او داد.

پیروزیهای یعقوب، خلیفه عباسی المعتمد بالله (۳) را سخت نگران ساخت. امیر صفاری نامه‌ای به خلیفه نوشت و توضیحاتی در مورد اختلال امور خراسان و بی‌لیافتی امیر طاهری و دستگیری وی داد. گرچه در باطن معتمد پریشان خاطر از قدرت روزافزون یعقوب بود ولی در ظاهر با فرستاده او مهربانی کرد.

یعقوب در شعبان سال (۲۶۱ هـ - ق) از سیستان با سپاهیان خود بطرف فارس حرکت کرد و بسهولة بقلعه اصطخر دست یافت و پس از بدست آوردن خزائن «محمد واصل» که حاکم وی در کرمان بود و اکنون فارس و اهواز را نیز ضمیمه حکومت خود ساخته بود (۴)

۱ - در مورد رفتار مردم نسبت به استقرار یعقوب در نیشابور در تاریخ سیستان مفصل آمده است بصفحه (۲۲۲) مراجعه شود.
 ۲ - نیشابور را چنانکه از نام آن بر می آید شاپور اول ساسانی (۲۴۰-۲۷۱ م) بنیاد نهاد.

در دوره ساسانی بسیار آباد بوده و بر سکه‌های این دوره نام شهر نیشابور که دارای ضرابخانه بوده، نقش است. در این مورد رجوع شود به مقالات مندرج در مجله «بررسیهای تاریخی» در مورد سکه‌های ساسانی و نیشابور در دوره اسلامی و بمقاله تاریخ سکه در اسلام (طاهریان) مندرج در مجله معارف اسلامی شماره اول سال ۱۳۵۲.

۳ - المعتمد بالله (۲۵۶-۲۷۹ هـ - ق) پسر المتوکل علی الله که به سال (۲۵۶ هـ - ق) به خلافت رسید، معتمد برادرش الموفق بالله را در امور خلافت مشارکت داد.

۴ - محمد بن زینویه که از جانب امیر صفاری مدتی حاکم قهستان بود چون معزول شد نزد محمد واصل آمد و او را بمخالفت با یعقوب برانگیخت. برای زید اطلاع بتاریخ ایران، عباس، اقبال رجوع شود (ص-۱۹۷)



بسوی شیراز روانه گشت . واصل شکست خورد و یعقوب بسوی اهواز شتافت و آن شهر را متصرف گردید و با سپاهیان خود بطرف «واسط» حرکت کرد .

خلیفه المعتمد بسیار پریشان خاطر شد و برادرش «الموفق بالله» را به نمایندگی خود بسوی امیر صفاری فرستاد و پیغام داد که خلیفه برای او امارت خراسان و طخارستان و بلخ و گرگان و طبرستان و ری و فارس را بوی واگذار کرده و در مدینه و مکه خطبه بنام او میخوانند (۱) لذا آمدن او بسوی عراق روا نیست . یعقوب در جواب نماینده خلیفه گفت که میخواهد بخدمت خلیفه برسد . لذا جنگ بین سپاهیان صفاری و خلیفه عباسی در محلی بین بغداد و مداین (دیرالعاقل) در رجب سال (۲۶۲ هـ - ق) روی داد (۲) .

ابتدا پیروزی با سپاهیان امیر صفاری بود ولی در اثر مجروح شدن، یعقوب ناچار با سپاهیان خود به خوزستان برگشت. الموفق بالله بدستور المعتمد خلیفه تا واسط در پی او آمد ولی در اثر ناخوشی ببغداد برگشت و یعقوب مجدداً بفارس آمد و این بار محمد بن واصل را دستگیر کرد و دوباره به اهواز برگشت و آن منطقه را از دست عمان عباسی بیرون آورد .

یعقوب در سال (۲۶۴ هـ ق) در تهیه سپاه برای جنگ با خلیفه و بدست آوردن بغداد بود که در «جندی شاپور» سخت ناخوش شد. مرض وی را قولنج گفته اند در این هنگام رسولی که خلیفه عباسی با هدایای بسیار..... نزد یعقوب برای تحسین وی فرستاده بود رسید و تعارفات و پیغام خلیفه را که مبنی بر شناسائی فرمانروائی امیر سیستانی بر خراسان و فارس بود رسانید. یعقوب در حضور فرستاده خلیفه دستور داد تا کمی نان خشک و پیاز و یک شمشیر بر طبقی چوبین نهاده برای او آورند. سپس به فرستاده المعتمد گفت خلیفه را بگویند پسرو بگرم خوراک من نان جو و پیاز است و از راه دلاوری این دولت بدست آوردم اگر زنده ماندم این شمشیر میان من و تو حکم خواهد بود اگر مغلوب شدم با این نان و پیاز میسازم. فرستاده خلیفه هنوز ببغداد نرسیده بود که امیر صفاری در جندی شاپور در اقامت گاهی که خود ساخته بود، دوشنبه بیستم شوال سال

۱ - یعقوب از سند تا شط العرب و بنادر خلیج فارس را زیر فرمان داشت .

رک ، آمار شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان تألیف احمد

اقتداری (ص ۱ و ۱۱ و ۶۰۶)

۲ - رک . مروج الذهب، مسعودی- ترجمه ابوالقاسم پاینده . «سال دویمت و شصت و دوم

یعقوب بن لیث صفار با سپاهی عظیم بسوی عراق آمد و در دیر عاقل بسا حل دجله مسا بین

واسط و بغداد فرود آمد، (ص ۵۹۹) .



(۲۶۵ هـ ق) درگذشت و در همان شهر مدفون گردید (۱).

یعقوب دارای صفات و خصائل بسیاری بود. شجاعت و جوانمردی او زبانزد خاص و عام بود. اودلاوری صاحب اراده بود و قدرت و نیروئی تزلزل ناپذیر داشت. نسبت بمردم مهربان و به احوال سپاهیان خود توجه خاصی مبذول میداشت. بهمین مناسبت لشکریانش ضمن فرمانبرداری او را باعلاقه و نظری احترام آمیز مینگریستند و هیچیک از آنانرا جرات نبود که بدون دستور او در جنگها دست به چپاول و غارت زند.

نام آوری و شهرتش موجب گردید که نام «اسیر یعقوب» نه تنها در ایران بلکه در ممالک مجاور بالقب «ملک الدنيا» ذکر شود.

عمرو بن لیث (۲۶۵ - ۲۸۷ هـ ق)

در لشکرکشی پارس و خوزستان عمرو لیث از برادر خود رنجش حاصل نمود و در کمال آزردهگی به سیستان برگشت اما در اثر دلجوئی یعقوب و دریافت نامه ای از وی بسوی خوزستان روانه شد (۲) زمانی به جندی شاپور رسید که اسیر صفاری در بستر ناخوشی بود. یعقوب از دیدار برادر بسیار شادمان گشت و ضمناً او را بچانشینی خود انتخاب نمود.

پس از درگذشت وی بر سرچانشینی عمرو بن او و برادرش علی اختلاف بروز کرد زیرا سپاهیان یعقوب جانب علی را داشتند. اما عمرو باتدبیر توانست نظر برادر و همچنین لشکریان را بسوی خود جلب کرده و از آنان بیعت گیرد.

عمرو که مردی مدبر بود صلاح خود را چنین تشخیص داد که در ابتدای فرمانروائی نباید بنای مخالفت با خلیفه گذارد لذا از اهواز نامه ای برای «المعتد علی الله» نوشت و اظهار اطاعت نمود. خلیفه عباسی که از سازش با عمرو آسودگی خاطر احساس میکرد فوراً منشور فرمانروائی: کرمان، فارس، اصفهان، عراق عجم، طبرستان و سیستان و شهنکی بغداد را بوسیله «احمد بن ابی اصبح» برای عمرو بن لیث فرستاد و عمرو قبول کرد که هر سال بیست هزار درهم بعنوان خراج به دارالخلافه بفرستد و در خطبه نام خلیفه را ببرند. در تاریخ سیستان علاوه بر شهنکی بغداد حرمین (مکه و مدینه) و امارت هندوسند و ماوراءالنهر نیز آمده است (۳).

۱ - ر.ک. سورة الارض - ابن حوقل، «جندی شاپور فراخ نعمت و پسر برکت است ...

یعقوب بن لیث آنجا را اقامتگاه ساخت و هم در آنجا مرد و قبرش در آن شهر است» (ص ۲۸)

۲ - ر.ک. تاریخ سیستان، «پس از خشم گرفتن عمرو و رفتن از پارس یعقوب نامه ای از پس عمرو فرستاد و عمرو با یعقوب بسبب آن نامه خشنود شده و بازگشته است» (ص ۲۳۲).

۳ - ر.ک. تاریخ سیستان. (ص ۲۳۴).

عمرو بن لیث از جانب خود شحنگی بغداد را به «عبیدالله بن عبدالله بن طاهر» و حرمین را به «محمد ابوساج» داد. صفر سال (۲۶۶ هـ ق) خود بفارس بازگشت و «علی بن لیث» را که در غیبت اوزبان به بدگویی از وی گشوده بود به زندان انداخت و خود عازم سیستان گردید. مقید بودن علی دواسی نیافت و دو ماه بعد او را آزاد ساخت.

در این ایام «احمد بن عبدالله خجستانی» که از ملازمین یعقوب لیث بود و از طرف وی در سال (۲۶۱ هـ ق) مأمور خراسان شده بود، بمحض استقرار، سربطغیان برداشت و به اخراج عمال امیر صفاری در نیشابور و بسطام پرداخت و در گرفتاری یعقوب با خلیفه در امور کرمان و فارس و خورستان، وی همچنان از بلخ تا گرگان را مورد تاخت و تاز خود قرار داد. در دوره فرمانروائی عمرو، خجستانی در نهران یا علی بن لیث همراز گردید و به نیشابور آمد. عمرو با علی بن لیث و محمد پسر خود که به هریک فرماندهی قسمتی از سپاه را داده بود از راه هرات بسوی نیشابور روانه شد. عمرو بواسطه خیانت علی بن لیث از خجستانی شکست خورد و به هرات برگشت. خجستانی پس از این موفقیت به تعاقب عمر و پرداخت ولی نتوانست پیشرفتی حاصل کند.

فقط در طول راه به قتل و غارت پرداخت و این عمل ناجوانمردانه موجب گردید که مردم بیشتر طرفدار امیر صفاری شوند چنانکه دوتن از مدعیان صفاریان «محمد بن زیدویه» و «ابوطلحه منصور» بخدمت عمرو لیث درآمدند و خود را تحت اختیار او قرار دادند. عمرو هر دو را بناخت و خلعت داد و ابوطلحه را سپهسالار سپاه خراسان نمود. خجستانی پس از تاخت و تازها سرانجام در سال (۲۶۸ هـ ق) بوسیله دوتن از غلامانش بقتل رسید.

عمرو لیث چون خبردار شد که محمد بن لیث والی فارس برخلاف دستوروی خراج سالانه را ببغداد فرستاده در محرم سال (۲۶۸ هـ ق) بسوی فارس روانه گشت و حکومت فارس و کرمان را به «نصر بن احمد» سپرد و خراج معوقه را برای خلیفه فرستاد و به سیستان مراجعت کرد.

عمرو در سال (۲۷۰ هـ ق) برای سرکوب «رافع بن هرثمه» که پس از خجستانی قسمتی از منطقه خراسان را مورد تاخت و تاز قرار داده بود به هرات درآمد ولی رافع به سروگریخت و باشکستی که ابوطلحه بر او وارد ساخت لشکریانش تارومار شدند و خود به نیشابور درآمد و ابوطلحه در سرو مستقر شد و خطبه بنام محمد بن طاهر طاهری خواند.

ولی بزودی عمرو، ابوطلحه را از سروراند و نیشابور را نیز از رافع گرفت و این خطه را آرام ساخت.



در سال (۲۷۱ هـ ق) بواسطه سعادت هائی که «صاعد بن مخلد» از عمرو نزد خلیفه نمود «الموفق بالله» امارت فارس را به «احمد بن عبدالعزیز» که سپهسالار یعقوب لیث بود داد. نصرین احمد که عامل عمرو بر فارس بود این خیر را بوی رساند. عمرو که بکرمان آمده بود، تدبیر بکار برد و ابوظلمه منصور را که در گذشته با وی در جدال بود و اکنون به اطاعت بسوی او آمده بود بخراسان فرستاد و با پسر خود محمد بطرف فارس روانه گشت. خلیفه «خلف بن لیث» را که از خاندان صفاری بود و بواسطه رنجشی که از عمرو داشت بخدمت المعتمد در آمده بود بادو هزار سپاهی و «ترك بن العباس» یکی از سرداران خود را با هشتاد هزار نفر مأمور جنگ با عمرو نمود. خلف جنگ با خویشاوند خود را ناروادانست و با سپاه خود به عمرو پیوست و سپس به سپاه ترك بن العباس شبیخون زدند و آنانرا شکست داده غنائمی زیاد بدست آوردند (۱) و فارس مجدداً تحت فرمانروائی صفاریان درآمد.

الموفق بالله که از شکست سپاهیان بغداد سخت ناراحت بود خود با یکصد و پنجاه هزار سوار عازم فارس شد. ابوظلمه که باز راه خیانت نسبت به امیر صفاری پیش گرفته بود بالشکریانش به موفق پیوست.

عمرو بن لیث که در آن موقع توانائی مقابله با قوای موفق را نداشت بسوی کرمان روانه شد، در طول راه پسرش محمد بن عمرو سخت بیمار شد و در جمادی الاول سال (۲۷۴ هـ - ق) درگذشت. علت مرگ او را فلج گفته اند. در باره محلی که محمد بن عمر و در گذشت نظرات مختلفی داده شده است. در تاریخ سیستان «راشدی» (۲) آمده است (و به نقل از بیهقی در پنج منزلی سیستان (مغازه) (۳) و عمرو با تألم خاطر به سیستان برگشت.

دستگاه خلافت که سخت گرفتار امور مصر و شام شده بود با عمرو از در سازش درآمد و موفق نامه ای دوستانه برای امیر صفاری فرستاد که حاضر است فرمانروائی فارس و خراسان و کرمان را در مقابل پرداخت خراج سالانه ای قبول کند. در تاریخ سیستان چنین آمده است (به ده بار هزار هزار درم) (۴).

۱ - ر.ک. تاریخ سیستان، دهه سپاه او را بکشت و مال او و خزائن و ستودان گرفت و وزرادخانه و ترك بن العباس به هزیمت سوی صاعد بن مخلد شد، (ص - ۲۴۳).

۲ - ر.ک. تاریخ سیستان، «چون به راشدی برسد محمد بن عمرو بیمار شد و آنجا فرمان یافت» و «راشد جائی است در کویر بین کرمان و سیستان که يك چاه آب دارد و از آنجا تا زرنج ۲۳ فرسنگ است» (ص - ۲۴۵).

۳ - ر.ک. تاریخ سیستان، «بر پنج منزلی سیستان در مغازه محمد بیمار شد» (ص/۲۴۵).

۴ - ر.ک. تاریخ سیستان (ص - ۲۴۶).



عمرو فرستاده خلیفه را گرامی داشت و هدایائی به وی داد و یکی از غلامان امیر یعقوب لیث بنام «سبکری» را با تحف بسیار به بغداد فرستاد. موفق فرمان داد تادر دارالخلافة بغداد نام عمرو لیث را بر همه علامتها بنویسند و نام او را بنام خلیفه در خطبه‌ها ذکر کنند. عمرو پس از اقامت دو سال در سیستان در ربیع الاول سال (۲۷۶ هـ ق) عازم فارس گردید. در این هنگام خبر باورسید برادرش علی بن لیث که در قلعه بم کرمان محبوس بود گریخته و پیش رافع بن هرثمه بخراسان رفته است و بدستور خلیفه دیگر در خطبه‌ها و منابر نام او را نمی‌برند و همچنین بتحریرک الموفق بالله که باصفهان آمده است احمد بن عبدالعزیز و «موسی المفلحی» با سپاهی فراوان بسوی فارس می‌آیند.

عمر و سردار موفق المفلحی را در نزدیکی اصطخر شکست سختی داد و احمد بن عبدالعزیز بدون اینکه بجنگ پردازد برگشت و امیر صفاری اسرای و غنائم بشمار در این گیرودار بدست آورد و پیروزمندانه در محرم سال (۲۷۷ هـ ق) به شیراز وارد شد و دستور داد نام خلیفه را از خطبه بیندازند و فقط بنام خود وی خطبه بخوانند. عمرو از فارس بسوی اهواز رفت تا آنجا بی‌غداد رود. وزیر خلیفه «اسمعیل بن بلال» با وعده‌ها و تملقی گوئی او را از حرکت بی‌غداد بازداشت.

در همین ایام خلیفه عباسی درگذشت و المعتض بالله (۲۷۹-۲۸۱ هـ ق) (۱) « بخلافت رسید و صلاح دانست که با عمرو لیث از در دوستی در آید، فرمانروائی فارس و کرمان و خراسان و سیستان و کابل و شحنگی بغداد او را تایید کرد و فرمان داد که نام امیر صفاری در خطبه‌ها و لواها بگذارند و در حرمین بنام وی خطبه بخوانند. عمرو شادمان از این رویه دوستانه به سیستان برگشت و در صد در برآمد که فتنه رافع را که با علی بن لیث برادرش همدست شده بود از بین ببرد. رافع با کمک علی بن لیث و دو پسر او بسوی نیشابور روانه شد ولی در نزدیکی شهر، جنگ بین آنان روی داد و رافع شکست خورد و اسرای زیادی بدست عمرو افتاد از جمله دو پسر علی بن لیث که عمرو نهایت محبت را با آنان نمود.

رافع در جنگ دیگری که بالشکریان عمرو نمود با ردیگر شکست نصیبش گردید تا اینکه به خوارزم رو کرد و امیر خوارزم او را کشت (سال ۲۸۳ هـ ق) و سر او را برای عمرو فرستاد. عمرو هم سر را با هدایائی برای خلیفه المعتض بالله فرستاد.

۱ - المعتض بالله پسر الموفق بالله است که پس از درگذشت المعتض بالله (رجب سال

۲۷۹ هـ ق) عموی خود بخلافت رسید.



عمرو در صدد برآمد که خوارزم را جزو قلمرو صفاریان در آورد، چون در این منطقه عاملی از «جانب امیر اسمعیل سامانی» حکومت میکرد، ناچار بنا بدستور عمرو عامل وی بچنگ پرداخت و شکست خورد. عمرو را این شکست سخت گران آمد ضمن نامه‌ای از خلیفه عباسی رسماً درخواست فرمانروائی ماوراءالنهر را نمود. المعتضد بالله باین میلی فرمان را باهدایائی (۱) برای امیر صفاری فرستاد. ولی درخفا برای اسمعیل بن احمد سامانی نیز نامه‌ای فرستاد و از او دلجوئی کرد.

اسمعیل که از لشکرکشی عمرو بطرف ماوراءالنهر خبردار گشت با سپاهیان خود از آنجا بسوی بلخ آمد. در نزدیکی آن شهر با وجود مردانگی و رشادت عمرو و سپاهیانش، عمرو گرفتار گردید و همراهان اسمعیل او را در پانزدهم ربیع الاول سال (۲۸۷ هـ ق) به اسارت درآوردند و بنا بدخواست وی اسمعیل او را بفرستاد. در تاریخ سیستان در باره دستگیری عمرو لیت چنین آمده است: «اسب عمرو سرکشی کرد او را بصف اسمعیل انداخت و دستگیر گردید» (۲) بفرمان «معتضد» خلیفه عده‌ای از سپاهیان با شمشیرهای آخته عمرو را به دارالخلافت آوردند (۳) پس از گرداندن در کوچه‌ها به زندانش انداختند. خلیفه عباسی در موقع مرگ دستوره کشتن عمرو داد (۴) ولی خادم دستور او را اجرا نکرد. بنا بر روایت دیگر او را در زندان در سال (۲۸۹ هـ ق) بدستور معتضد کشتند یا در اوایل خلافت «المکتفی بالله» (۵) وزیر خلیفه «قاسم بن عبیدالله» او را کشت.

تاریخ سیستان

تاریخ سیستان

۱ - در زین الاخبار گردیزی در باره تحف و هدایای خلیفه مفصل آمده است (ص ۱۷)

۲ - تاریخ سیستان (ص ۲۵۶)

۳ - مروج الذهب. مسعودی. جلد دوم، عمرو را در کوچه‌ها گردانیدند بر شتر دو کوهانه ای سوار بود پیراهن حریر بتن داشت بند وزیر و قاسم بن عبیدالله با سپاه از پس او بودند. پس از آن وی را بقصر ثریا بردند که معتضد او را بدید سپس او را به سیاهچال برد، (ص - ۶۶۱ و ۶۶۲).

۴ - رکن. تاریخ ایران. عباس اقبال، «دیگر قدرت تکلم نداشت با اشاره و گذاشتن دست بر روی گلو و یک چشم خود باو فهماند که او را بکشد چه عمرو لیت از یک چشم محروم بود» (ص - ۲۱۱).

۵ - المکتفی بالله (۲۸۹ - ۲۹۵ هـ ق) پسر المعتضد بالله پس از مرگ پدر همانروز

بنخلاف رسید.



طاهر بن محمد (۲۸۷-۵۲۹۶ - ق)

پس از اسارت سردار رشید و بلندنظر و امیر سیاستمدار و کارداران صفاری عمرو لیث بزرگان کشور «ابوالحسن طاهر» پسر محمد صفاری را فرمانروائی برگزیدند. اما عده‌ای از سپاهیان برادر زاده عمرو لیث بنام «لیث بن علی» را انتخاب نمودند. این اختلاف موجب ضعف بیشتر دستگاه صفاریان گردید. در این مورد سبکری (۱) غلام امیر یعقوب لیث بواسطه عدم لیاقت طاهر زمام امور را بدست گرفت و در حقیقت بجای طاهر او فرمانروائی میکرد.

در سال (۲۸۹ هـ ق) طاهر بن محمد با عده‌ای از سرداران و سپاهیان بطرف فارس حرکت کرد تا دوباره فارس را که معتضد پس از شکست عمرو لیث عاملی از جانب خود بران فرستاده بود، جزو قلمرو صفاریان درآورد. المکتفی بالله در سال (۲۹۰ هـ ق) موافقت خود را در این مورد اعلام داشت.

طاهر هم اداره امور فارس را به سبکری داد و خود بشکار و خوشگذرانی مشغول شد.

در تاریخ سیستان چنین آمده است «و خود به لهو و صید کردن مشغول شد و همه کار بر سبکری قرار گرفت» (۱)

طاهر در رجب سال (۲۹۱ هـ ق) به سیستان برگشت و بخوشگذرانی مشغول شد و اداره مملکت را بعهد «محمد بن خلف بن لیث» گذاشت و خواهر خود را نیز بعقد او درآورد از طرفی برتری محمد بن خلف بن لیث که مردی خوشنام، با کفایت و مورد احترام سیستانیان بود موجب حسادت سبکری شد و اختلاف بین طرفداران این دو افتاد. و از طرف دیگر طاهر بن محمد اوقات خود را صرف عیاشی مینمود و توجهی بحال مردم نداشت لذا بسیاری از بزرگان صفاری و طرفداران آنان آزرده خاطر گردیده و از وی دور شدند.

لیث بن علی بن لیث (۲۹۶ - ۲۹۸ هـ - ق)

طاهر بن محمد در سال (۲۹۶ هـ ق) به بست رفت. لیث بن علی بن لیث که در آن موقع حاکم کرمان و مکران بود به سیستان آمد و بزرگان رنجیده از رفتار طاهر جانب او را گرفتند و فرمانروائی برداشتند.

طاهر با برادرش یعقوب سوی فارس روانه شد بتصور آنکه سبکری حق نعمت شناخته و در زندان لیث بن علی از فرمانروائی سیستان او را یاری خواهد داد. غافل از اینکه سبکری



خلف‌بن احمد با وجود حوادث بیشمار و کشمکش با سامانیان و سپس با سلطان محمود غزنوی معهداتامه صفر (۵۳۹۳ ق) بر سیستان فرمانروائی کرد. سرانجام سلطان محمود غزنوی او را دستگیر و زندانی کرد.

خلف در سال (۵۳۹۹ ق) در زندان سلطان محمود غزنوی در گذشت (۱) و بادرگذشت این امیر ادب دوست دوران و بکفرن نیمی فرمانروائی صفاریان پایان یافت (۲).

وضع اجتماعی و اداری

در دوره صفاریان وضع اجتماعی ایران با وجود آنکه بیش از دو قرن از حمله تازیان گذشته بود، هنوز بصورت ثابتی در نیامده بود و مردم ایران زمین مبارزات خود را بر ضد تازیان بعنوانین مختلف وحدت ملی و استقلال و تجدید عظمت گذشته ادامه میدادند.

اکثریت جامعه ایرانی با وجود آنکه تعالیم اسلامی را پذیرفته بودند ولی آنچنان به اداب و سنن ملی دلبستگی داشتند و پای بند بودند که در هر موقع و در هر مورد برای گریز از تسلط جلفا که نوعی دستگاه سلطنتی و حکومت مطلقه برای خود ایجاد کرده بودند که مغایر با فلسفه عالی اسلامی بود و همچنین در برابر سختگیری و تساوت سرداران و سودجویی عمال آنان سرسختانه میکوشیدند. لذا مردان نامی ولایتی که دارای صفات ذاتی مردانگی و حمیت و شهامت بودند از بین ایرانیان قدا علم کرده و برای رهائی از زورگویی عمال خلفاء و شکستن سدی که حائل آنان با گذشته بود از هیچ کوششی فروگذار نکردند و در گوشه و کنار مملکت با وجود نداشتن وسایل و امکانات کافی به مبارزه برخاستند.

گرچه در این دوره جامعه ایرانی در آسایش کامل بسر نمیزد و زودخوردهای بی دربی موجب ملال و درهم ریختن وضع مدنی کشور بود، معهدا از خلال روایات و نوشته‌های مربوط به این قرون می‌شود چنین استنتاج کرد که در قلمرو وی صفاریان هر موقع که امنیت برقرار می‌شد و اغتشاشات و مبارزات فرومی‌نشست مردم با آسایش خاطر و نوعی دلگرمی به کسب و کار و پیشه خود مشغول می‌شدند و کشاورزان نیز بکار زراعت و کشت می‌پرداختند. مورد دیگری را که نباید از نظر دور داشت اداره امور کشور است که با وجود دگرگونی اجتماع ایران در اثر اخلاقی که خلفا و یا عمال آنان برای جلب افراد و مقامات صاحب نفوذ بکار می‌بردند، چون بیشتر مشاغل بعهد مردانی لایق و از خاندان‌های اصیل بود،

۱ - ابتدا او را به گوزگانان یکی از شهرهای خراسان در بند داشتند.

۲ - تا مدتها افرادی از این خاندان داعیه امارت سیستان داشتند.



لذا اقدامات ضد ایرانی بی‌اثر می‌ماند و تدبیر و شایستگی این افراد از تشنج اوضاع و آشفتگی می‌کاست.

یعقوب لیث که مردی مدبر و تیزهوش بود، در انتظام امور سپاهیان و رعایت حال آنان بسیار کوشا بود، ولیاقت افراد را ملاک انتخاب در کار سپاهگیری قرار داده بوده برای امور اداری نیز از افراد صاحب نامی که سابقه دیوانی داشتند استفاده میکرد و چنانکه به افرادی از خاندان «مرزبان بن زاویه» از اهل شیراز که سابقه دیوانی داشتند پاره‌ای از مقامات مهم دیوانی را سپرده بود.

یعقوب لیث اسوز مالی قلمرو فرمانروائی خود را به عهده «حسن بن مرزبان» که صاحب درایت و دانش بود گذاشت و عمرو لیث، علی بن مرزبان را عهده‌دار دیوان استدرک نمود. در «صورة الارض» چنین آمده است: «برای اداره امور دیوانی یعقوب لیث و سپس عمرو لیث حسن بن مرزبان بندگان (۱) یعقوب لیث و علی بن مرزبان، عهده‌دار دیوان استدرک عمرو لیث بود و در نزد وی به سبب هوشیاری و فضل و دانش در جتی یافت» (۲)

«محمد و صیف» که مردی دانشمند و ادب دوست بود دبیر رسایل بود و «قیروز شرقی» سمت دبیری یعقوب لیث را داشت (۳) اسرای صفاری در انتخاب حکام و عمال و حتی در موقعی که ناچار بودند برای سرکشی بمناطق دیگر یا جنگ، پایتخت را ترک کنند قائم مقام خود را از بین رجال نیکنام و صاحب خرد انتخاب مینمودند. از این مختصر میتوان دریافت که دستگاه صفاریان بنا بر ضابطه صحیحی اداره شده و هر کس بنا بر شأن و معلوماتش عهده‌دار سمتی میگرددیده است.

یعقوب لیث با وجود مقام والا و ثروت زیادی که به دست آورد، در نهایت سادگی زندگی میکرد و همچنان رابطه خود را با عامه مردم حفظی کرد و سخت کوشا بود که مردم شهری و روستائی در آسایش و امنیت زندگی کرده و علاوه بر رفاه از امنیت و عدالت برخوردار باشند. یکی از مراجعی که جامعه ایرانی را هر چه زودتر متوجه ادب و فرهنگ ملی خود نمود یعقوب لیث بود.

برای اولین بار امیر صفاری دستور داد که پیاری شعر گفته شود، به زبانی که زبان مردم و پدرانشان بود، نه زبانی که تحمیل شده و ناآشنا بود در تاریخ سیستان آمده است:

۱ - (بندگان) - مأمور اخذ مالیات.

۲ - رك، صورة الارض ابن حوقل (ص- ۱۵۲)

۳ - تاریخ سیستان (ص- ۲۰۹ و ۲۱۰)



«چون این شعر برخواندند اودرنیافت . محمد وصیف حاضر بود و دبیر سایل او بود و ادب نیکو دانست به آن روزگاره، نامه پارسی نبود، پس یعقوب گفت، چیزی که من اندرنیایم چرا باید گفت محمد وصیف پس شعر پارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم اوگفت.»
 «بر تولد اشپولر» (۱) در تاریخ «در قرون نخستین اسلامی» در این مورد چنین می آورد :
 «صقاریان به عنوان سروج ماهیت ایرانی معروف گشتند و سخت مایل بودند که در دربار آنان کتب فارسی به وجود آید و وجود ایشان تیز بعنوان حاملان نهضت نوآوری ایرانی مسورد ستایش قرارگیرد» ترجمه دکتر افلاطوری (۲)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۱ - بر تولد اشپولر- مورخ اسلامشناس آلمانی
 ۲ - رك ، (ص-۴۲۴)